

## سکولاریته ، سرکشی از مفهوم « زمان فانی » است سکولاریته، میخواهد زندگی را در زمان بیاراید (=زیباسازد) سیاست ، آراستن زندگی در زمان است

هنگامی این زمان ، فانی ،  
و طبعاً متاعی قلیل و لهو و لعب شمرده شد ،  
دیگر نمیتواند ، « غایت انسان » بشود

سکولاریته ، با تحقیر « زمان فانی یا زمان گذرا» از طرف کلیسا در اروپا آغاز شد . زندگی در دنیا ، کم ارزش و بی معناست ، چون گذرا و فانیهست ، و آنچه باقی و جاودانست ، ارزش دارد، و خیر اعلی است ، و طبعاً باید زندگی در دنیا ، تابع ارزش باقی و روح و ملکوت و آخرت باشد . زندگی در دنیای فانی ، باید از این « فناء » نجات داده ، تا رستگار شود و به بقاء برسد . خوشی و شادی، که با احساس فانی بودن آن ، آمیخته شود ، تلخ است ، و انسان را تشنه سعادت می کند که در آن ، چنین احساسی نیست . پس سعادت دلخواه انسان ، در زمان نیست که باقیست . اینست که کار دین و سازمان دینی و کار حکومت ، آنست که « سعادت در ملکوت و آخرت » را غایت زندگی در دنیا قرار دهند ، و این سعادت اخروی را تاعمین کند ، تا انسان را فنا و لهو و لعب و بی ارزشی برهاند . البته این اندیشه ، سبب پیوند یابی حکومت با دین در شکل های گوناگون میگردد. حکومت نیر که سازمان دنیویست، چون گوهر دنیائی دارد ، باید تابع این « سلسله مراتب ارزشی » باشد ، و خود را تابع این غایت سازد . خوشیها و لذت های دنیوی ، انسان را بیشتر گرفتار فناء میکند ، و بیشتر پای بند دنیا میسازد . در قرآن ، الله ، درست با دادن نعمت های دنیوی و لذت های دنیوی به کفار ، کفار را غریق در همین دنیای فانی میسازد، و در واقع آنها را با این کار، کیفر میدهد، تا سپس گرفتار دوزخ بشوند . الله ، امکانات شادی به ناموعمنان میدهد ، تا آنها را به عذاب

بیشترگرفتار سازد و آنها را در زمان باقی ، که باید جشنگاه موعمان بشود ، بیشتر شکنجه کند

دخالت در امور دنیوی کردن ، تا زندگی ، از چنگال « زمان فانی » نجات داده شود ، اندیشه حاکم بر مسیحیت و اسلام هردو بود، هرچند برداشتهایشان ، اندکی باهم متفاوت باشند . این تفاوت در برداشتها ، تغییری در این برتری « زمان باقی و ارزشهایش » بر « زمان فانی و خوارشماریش » نمیدهد .

« زمان فانی و ارزشی که به آن داده میشد » ، یکی از « خرافات بزرگ » است که با مسیحیت و اسلام آمده است ، و از همان ابتدا ، مردمان برضد این اندیشه ، چه در عمل و چه در تفکر، اعتراض کرده اند . سکولاریته ، بیان این اعتراض و سرکشی است ، که درست در آنچه این ادیان ، فناء و خواری و ناچیزی می بینند ، آنها ، آن را گرانیگاه زندگی می شمرد ، و به آن معنایی بسیار مثبت میدهد، و این تصویر از زمان را که در آن دوبرخش ۱- زمان فانی و ۲- زمان باقی می یابد، بکلی غلط میداند . البته - تجربه مثبت از زمان در گیتی ، تازگی ندارد ، بلکه در فرهنگ زرخدانی ایران ، زمان درگیتی ، ارزش فوق العاده مثبتی داشته است و بکلی برضد اندیشه فانی بودن زمان بوده است . به همین علت نیز فرهنگ ایران ، سیاست را « آراستن زندگی در زمان » میدانسته است . این اعتراض به پدیده بی ارزش بودن زندگی در زمان ، در پشت کردن به جنت و « نسیه » ، در ادبیات ما ، ریشه در همان تجربیات باستانی ایران از زمان دارد . عبید زاکان ، بطور آشکار اندیشه دوزخ و بهشت را بی ارزش میداند

نه میاندیشم از دوزخ بیک جو نه بر فردوس و رضوان میبرم رشک

یا معاصرش حافظ شیرازی میگوید:

به خلدم دعوت ای زاهد مفرما

که این سیب زرخ ، زان بوستان به

قصه جنت و آوازه بیت المعمور

شرحی از جلوه خمخانه بیت العنب است

اینها همه بیان ترجیح دادن خوشی نقد ، بر بهشت نسیه ایست که الله وواعظانش ، وعده میدهند. سکولاریته ، برپایه اندیشه « خوشی نقد » نهاده شده است . زیستن درگیتی ، خوش بودن است . در گویش هرزندی

، اساساً «خوش» ، به معنای «زنده» است . خوشی ، زندگی است . این اینهمانی ، از فرهنگ اصیل ایران سرچشمه میگیرد . و خیام ، جنت را ، نسبه ای بیش نمیداند، و مدار زندگی را «خوشی نقد» میداند، و میگوید که ایمان به آخرت ، آواز دهل شنیدن از دور، میباشد ، با آنکه همان احساس فنای زمان ، آمیخته با شادیهای اوست . این « ارزش نقد» که همان cash value باشد ، بنیاد فلسفه پراگماتیسم آمریکائی است .

البته اگر اینها را «نکته ها و لطیفه ها و طیبیت ها شاعرانه» نگیریم ، دیده میشود که این شعرا ، با صراحت بی نظیری ، اندیشه سکولاریته را درصدها عبارت نه تنها بیان کرده اند ، بلکه فریاد زده اند . این گناه ماست که این ایده ها را ، دربرآیندهای فلسفی و اجتماعی و سیاسی اش و درخلوصش ، نگسترده ایم .

رویارو با این تجربه فانی بودن زمان ، فرهنگ ایران، تجربه ای کاملاً متضاد با آن داشت، که بسیج ساختن آن ، بنمایه ای برای استوارساختن سیاست و حکومت برشالوده سکولاریته است .

در فرهنگ ایران ، اندیشه زمان ، در پیوند با «روند روئیدن و زائیدن» ، پیدایش یافته است . واژه زمان و زروان zrvan ، هردو بیان یک پدیده اند . «زمان» ، به معنای «خانه پایکوبی و موسیقی» است . «زما» هنوز درکردی به معنای پایکوبیست . پیشوند «زم» ، نام روز بیست و هشتم هرماهیست (خرده اوستا ، پورداود) و این روز را اهل فارس «رام جید» میخوانده اند (آثارالباقیه) . رام جید ، هم به معنای «رام نی نواز» است، که خدای موسیقی و شعرو رقص و شناخت بود ، و هم به معنای «رام ، فرزند نای یعنی سیمرخ» است ، که اینهمانی با سیمرخ هم داشت. ولی زرتشتیان، این روز را «زامیاد» میخوانند و او را با خدای زمین اینهمانی میدهند . علت اینست که زمین ، بصورت گاوی نشسته نموده میشد که شکل هلال ماه داشت . به عبارت دیگر رام (= هلال ماه) و زمین ، باهم اینهمانی یافته بودند . گیتی ، اینهمانی با خدای موسیقی و رقص می یافت (این نشان جسم یابی خدای رقص و موسیقی و شناخت، درگیتی و زمان گذرنده است) . پسوند «زمان» ، که «آن» یا «یان» باشد ، به معنای «خانه یا اجتماع و آشتی اضداد» است که سرچشمه آفرینندگی میشود . نام دیگر زمان که «زرون» باشد ، رد پاهائی از خود

باقی گذارده است . از جمله ، در تحفه حکیم موعمن ، نام گل خیری است ( ورد الزروانی ) و این گل ، گل « رام » است ( بندهش ، بخش نهم ) . از این گذشته در افغانی و فرارودی زروانه ، به ویار ، یا هوس شدید زن باردار به خوردن ویژه ای گفته میشود . پس زروانه با آبستنی کار داشته است . در هزوراش ها ، دیده میشود که زرهونتن + zarhuntan + zarhonitan به معنای زادن است ، و زیرتونتن zaritonitan به معنای کاشتن و کشتن است . از این داده ها ، روشن میشود که روند زمان ، ازدو تجربه ۱- پدیده کاشتن و روئیدن و ۲- زائیدن ، شناخته و فهمیده شده است ، و خرمن و زادن ، همیشه با پدیده جشن به هم پیوستگی دارند . روند روئیدن بزر ، زمان بود ، همانسان **روند زادن پی در پی ، زمان بود** . به سخنی دیگر ، زمان ، در جنبش ، نیست و نابود در گذشته نمیشود ، سپری نمیشود ، و زمان هرگز با خود ، اندیشه فناء را نمیآورد . بلکه **زمان با خود ، اندیشه « افزایش و رشد و گسترش یابی و نوآفرینی و پرشدگی و لبریزی » را میآورد** . رد پای این اندیشه ، در شاهنامه باقی مانده است . در پرسشی که موبدان از زال میکنند میآید که :

بپرسید از زال زر ، موبدی      ازین تیزهش ره بین بخردی  
 که دیدم ده و دو ، درختی سهی      که رُستست شاداب و با فرهی  
 از آن برزند هریکی شاخ سی      نگردد کم و بیش در پارسی

و زال سپس پاسخ میدهد که این درخت ، ماه سی روزه است زمان ، درختیست که هر روز شاخه ای برتنه اش میروید و میافزاید و شاداب و با فرهی بالا میرود . این به کلی تجربه ای دیگر از زمانست که در تضاد با « اندیشه فانی بودن زمان » قرار میگیرد . شب ، روز را میزاید . نه تاریکی ، اینهمانی با بدی می یابد ، نه روشنائی ، اینهمانی با نیکی می یابد . نه تنها ، زمان ، روند روئیدن یک روز در روز دیگر است ، بلکه این اندیشه ، در تک تک لحظات نیز بازتابیده میشود . هرآنی در آن دیگر میزاید ، هرآنی در آن دیگر ، میروید . «آنه» در کردی ، هنوز به معنای مادر است . «کنون» که همان اکنون باشد ، خم غله ، یا مجموعه تخمه است . یک کنون ، میروید و به خوشه ای از تخمه میاتجامد که « کنون دیگر» باشد . در این تجربه ، هیچگونه احساس از بین رفتن و نابودشدن نیست . هرآنی میروید و گیاه میشود و بازخوشه ای دیگر میشود . همه آنات ، درهم و ازهم روئیده اند . هنوز در ادبیات

ماهست که گفته میشود ، پیمانہ عمرفلاتی ، پرشد . افزایش عمر ، به کردارپرولبریز شدن یک ظرف احساس میگردد . عمرخیام میگوید :

عمرت چو بسر رسد چه بغداد و چه بلخ  
پیمانہ چو پرشود ، چه شیرین و چه تلخ

مولوی در شعری این احساس زندگی و رابطہ آن را با مرگ ، بسیارگویا بیان میکند .

میمرد یکی عاشق ، میگفت یکی اورا  
درحالت جان کندن ، چونست که خندانی  
گفتا ، چو بپردازم ، من جمله دهان کردم  
صد مرده همی خندم ، بی خنده دندانی  
زیرا که یکی نیمم ، نی بود ، شکر گشتم  
نیم دگرم دارد ، عزم شکر افشانی

عاشق میگوید که من در درازای زندگی ام ، نائی بود که پراز شکر شده  
ام و اکنون ، هنگام مرگ ، عزم افشاندن این شکر را دارم . درمرگ ،  
احساس تجربه لبریزشدگی میکند ، نه احساس از دست دادن و فناء .  
همینسان ، مفهوم زمان در این فرهنگ ، در تصویر « پنگ و پنگان »  
بازتابیده شده است ، که همان واژه « فنجان » امروزیست . این واژه را  
برای آبیاری و تقسیم آب میان کشاورزان بکار میبرده اند . هرشبانروزی ،  
ده هزارپنگ یا پنگان بود . پنگ یا پنگان ، طاس مسی بود که سوراخی  
درته اش داشت و وقتی از آب پر میشد ، یک واحد زمان ، کامل میشد .  
زمان با پرشدن فنجان از آب ، شمرده میشد . و درست همین واژه « پنگ  
» به معنای « خوشه خرما » نیزهست . بخوبی دیده میشود که زمان ، با  
تجربه افزودن در روئیدن و زائیدن و پرشدن و « روند پیدایش امکان تازه  
آفرینندگی » کارداشته است . آنان ، وارونه خیام و یا پیروان اسلام و  
مسیحیت ، در زمان ، تداعی نابودشدن و نیست شدن و از دست رفتن  
نمیکردند . **روند روئیدن ، زمان بود** . با این برابری ، آنها چه تداعی  
میکردند ؟ آنها در پیشرفت زمان ، چه احساساتی داشتند ؟ این احساسات ،  
همه درواژه هائی که از « روئیدن » ساخته شده اند ، باقی مانده اند .  
روئیدن که واکس wax ، و خَش vakhsh ، اورواز باشد urvaaz ،  
همزمان با روئیدن ، معانی دیگری هم دارد که این تجربه زمان را روشن  
میسازند . واخشیدن waxshidan که به معنای رویش و رشد کردن است

دارای معانی ۱- افروختن ۲- زبانه کشیدن ۳- آتش گرفتن است . و بالاخره واخشیگ waxshig به معنای « **روحانی** » است و به پیامبر و خش ور waxshwar و بالاخره به روح ، و خش waxsh میگفتند . روح ، چیز است که از تن ، میروید . همچنین به سود و ربح ، و خش گفته میشود . زمان که روند روئیدن باشد ، روند پیدایش روح بود ، روند پیدایش « گفته » بود . گفته از کل درخت وجود انسان ، میروئید . روئیدن ، روند افروزش ، زبانه کشیدن آتش و آتش گرفتن و سود آوری بود . از اینجا میتوان به درختی که موسی نزدیک شد و خدا با او سخن میگفت ، پی برد که نور میافشانند ولی نمیسوخت . همچنین روئیدن که در پایان به تخم میرسد ، بیان امکان تازه نو آفرینی بود . دیدن در تاریکی ، و خش چشم بود . **آتش فروزی ، کار بهمن و سیمرغ ( عنقا ) بود ، و آتش فروزی ، ابداع و نوآوری است** . فراموش نباید کرد که در برابر این تجربه از زمان بود که ادیان مسیحیت و اسلام و الهیات زرتشتی ، تجربه « فناء در زمان درگیتی » عرضه کرده بودند که درست برضد آن بود . ولی این تجربه از زمان ، برغم چیرگی این ادیان ، هنوز در رگ و ریشه انسانها و همچنین ایرانیها باقیمانده است . این تجربه از زمان ، پیوند مفهوم زمان با شادی و دوستی یا مهر بود . **جشن و زمان ، از هم جداناپذیر بودند** . و درست **این ادیان ، در صدد بریدن روند زمان درگیتی از اندیشه جشن بودند** . جشن و شادی و مهر ، نباید در زمان فانی باشد . اینست که سکولاریته ، درست در پی « پیوند دادن اندیشه زمان با پدیده جشن زندگی در گیتی » است که باید آنرا بطور گسترده بررسی کرد .

به واژه دیگری از روئیدن باز میگردیم تا این پیوند را چشمگیر سازیم . به روئیدن – اورواز urvaaz - هم گفته میشود ، که همزمان با روئیدن ، معنای « شادی کردن » را هم داشت . زمان ، در رویش ، متلازما با خود ، شادی میآورد . همچنین urvaazemme ، معنای دوست داشته شدن را هم داشت . اوروازه urvaaza به معنای « دوستانه » بود . به آتش در گیاهان urvasista گفته میشود ( آتشی که همیشه مینوشد و هیچگاه نمیسوزاند ) . باید در پیش چشم داشت که برای آنها گیتی ، یک درخت و گیاه بود ، که هر چیزی از چیز دیگر میروئید . و درست معنای دیگر این واژه « **بسیار سعادت مند** » است ( برای همه این واژه ها به کتاب Justi یوستی مراجعه گردد ) . اورواخش urvaakhsh به معنای شادی و

دوستی است . و درست **نام نخستین قانونگذار ایرانی برپایه داوری، اورواخشیه نام دارد** که برادرگرشاسپ است . بسختی دیگر، قانونگزاری برپایه داوری کردن ، باید ریشه در شادی و دوستی داشته باشد . **زمان، روند روئیدن است ، و همزمان و متلازم با آن ، روند پیدایش شادی و خوشی و جشن است . این دو تجربه را در فرهنگ ایران نمیشد از هم برید .** در مفهوم زمان، حرکت به پیش ، باشادی و دوستی و آفرینندگی با همد . این جدا ناپذیری تمتع از زیستن ( روئیدن ، معنای زیستن را داشت ، چون همه جانها از هم میرویند ) ، برضد مفهوم « زمان فانی» است که این ادیان آورده اند ، و جشن را از زندگی درگیتی می برند ، و به زمانی فراسوی آن حواله میدهند . زمان ، جایگاه شادی و جشن است . این بود که خویشکاری هم دین و هم جهان آرائی ( = سیاست ) در فرهنگ اصیل ایران ، آفرینش شادی در زندگی درگیتی برای همگان بود .